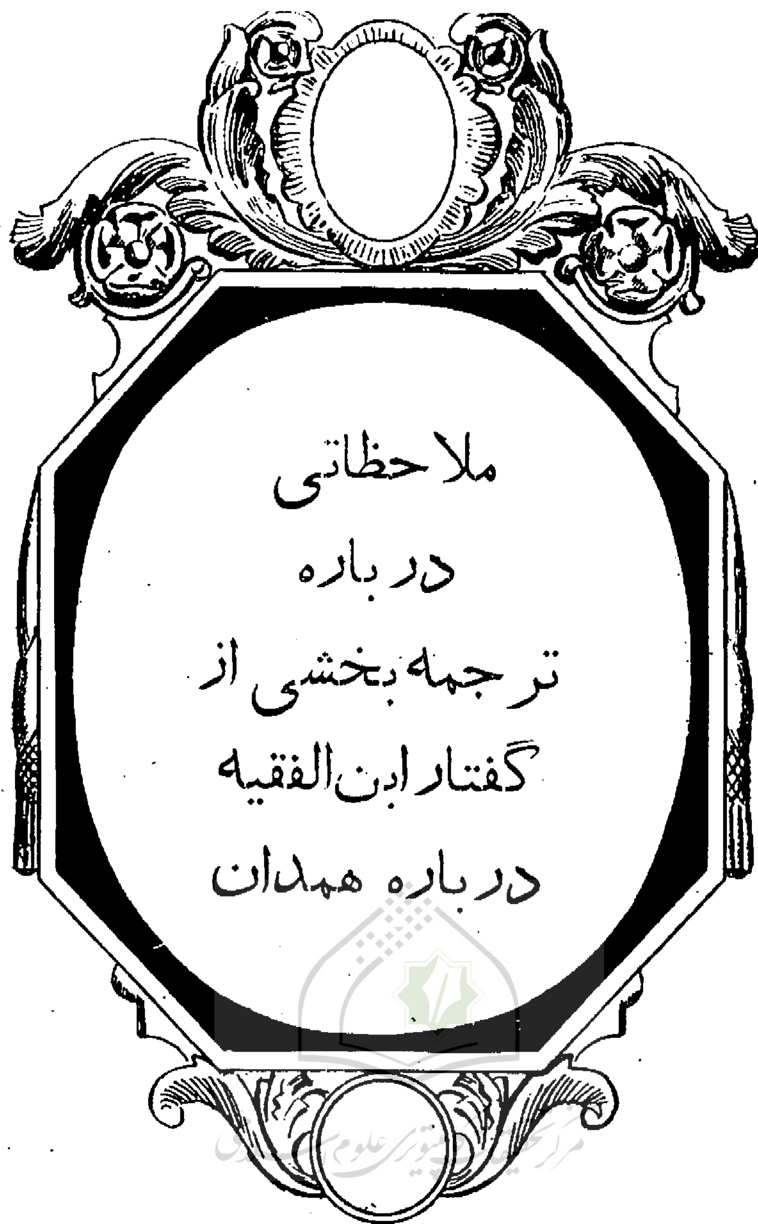


ملاحظاتی درباره ترجمه بخشی از گفتار ابن‌الفقیه درباره همدان

آقای دکتر محمود عنایت ــ مد ظله

احتراما ، درباره‌ی ترجمه‌ی بخشی از فصل «گفتار درباره‌ی همدان» کتاب «مختصرالبلدان» احمدبن محمد بن اسحاق فقیه همدانی ، که بوسیله‌ی آقای «ح ــ مسعود» صورت گرفته و درشماره‌ی (۳۸)آن مجله‌ی‌گرامی ــ مورخ سی ویکم تیر ماه ۱۳۴۷ ــ (درصفحات ۵۳ــ ۵٦) بطبع رسیده ، بنده ملاحظاتی اصلاحی و انتقادی بشرح زیر دارم ، که تصور می‌کنم امعان نظر در آنها اگر مترجم محترم را سودمند نیفتد ، باری زیانمند هم نخواهد بود .

پیشتر عرض کنم که درمیان مترجمان این روزگار ، تنی چند بواقع ستودنی هستند ، که از جمله‌ی آنان واز مترجمان متنهای عربی ، یکی آقای حسین خدیو جم می‌باشد که در نقل متون ، منتهای جدیت وامانت و بلاغت را مبذول می‌دارند و البته آوازه‌ی نام ایشان ــ درمیان کتابخوانان و خوانندگان این مجله ودیگر مجلات وزین ــ بس بلندتر ازآنست که بنده بخواهم شرح دهم . خوشبختانه صفحات این مجله ، دربیشتر شماره ها ، از آثار قلمی ایشان ، زینت یافته و سخت مشتاقیم که باز بیاید ، چه اینکه بسیار مغتنم است و مستفیدان را سودمند . والبته با این ملاحظات ، هرگز ارزش ترجمه های آقای «ح ــ مسعود» (درشماره های ۳۷ و ۳۸) پایین آورده نمی‌شود ــ چرا که بس ارزنده است ــ وبهیچوجه چنین قصدی هم درمیان نیست . لکن گفته‌اند : «لابل للجواد من کبوة ولابل للسیف من نبوة ولابل للحلیم من هفوة » وبنده که این مطالب زیر را نوشته‌ام ، بیش از هرکس به ارجمندی کار آقای «ح ــ مسعود» و کوشش ستودنی ایشان درترجمه‌ی مورد بحث ، واقف هستم . واز سعه‌ی صدر ایشان هم بدور نیست که ایرادات و اصلاحات بنده را بعین عنایت بنگرند .

***

صفحه ٥٣

ستون «۱»

س ٦ و ٧ و ٢١ وجزاینها ،

«جبال» در جملاتی مانند : «از شعبه نقل شده است که شهرهای جبال ، ....» و «از همه شهرهای جبال» و «همدان بزرگترین شهر جبل و چهار فرسنگ ... » و «همدان کهن ترین شهر جبل ...» وجز اینها ، جملگی باید به «کوهستان» ترجمه شود . (همچنین در ترجمه های دیگر) . نه ازاین بابت که معنای فارسی جبال ، کوهستان است ، بلکه اصلا معادل این اسم علم ، بفارسی نیز «کوهستان» اسم خاص ناحیتی است که همان سرزمین «ماد» پیش از اسلام باشد . (وبقول کسروی : «مادستان» . رش : چهل مقاله .) و «جبال» ترجمه‌ی عربی «کوهستان» بوده پس از اسلام ، که معرب کرده «قهستان» هم گفته‌اند ــ این غیر از قهستان شرق ایران ، واقع درمیانه‌ی خراسان و سیستان است ــ و «ماه آباد = مادآباد» و «سرزمین ماد» و نیز «ولایات پهله» و «قهستان عراق» و «قهستان عجم» و «عراق عجم» همه نامهایی است ازیك ناحیت : «وآن ری و همدان و قم وقاسان و سپاهان باشد و در این مواضع کود بسیار باشد و «قهستان» معروف این است . و آن قهستان که تون وقاین آنجاست ذکر آن در کتب ندیده‌ایم» (۱)

س ۱۳ :

«فرماندار» ترجمه‌ی «عامل» آمده که مناستر و بنابر مشهور باید «کارگزار» ترجمه می‌شد ، که با حاکم ووالی و سلطان (این یکی تا اواخر قرن چهارم بمعنای حکومت وگاهی هم حاکم رایج بوده) = فرماندار ، فرق دارد .

س ۱۹ ــ ۲۰ :

«وبر اراضی اطراف همدان غلبه یافت و آنها را بطور عنوة گرفت» .

بطور «عنوة» را که ترجمه‌ی «قسراً» (ص ۲۱۸ متن) است ، همین اگر به قسر و یا قهر و یا غلبه ترجمه می‌کردند بهتر بود وبرای خواننده‌ی فارسی زبان مفهومتر و مانوستر . چرا که «یاقوت حموی» خود در مقدمه‌ی «معجم‌البلدان» آنرا ــ که در مواضع بسیاری بکار برده ــ برای خوانندگان عربی زبان ، شرح کرده وگوید : «ضد صلح است ، یعنی جایی را بزور وبا تغلب گرفتن» . ودرفرهنگها هم چنین است .

***

صفحه ٥٤

ستون «۱»

س ۱ ــ ۲

«مردم گمان می‌برند چشمه‌آب‌گرمی‌که درقله اروند قرار دارد ...» که «چشمه آب گرم» ترجمه‌ی «الحمة» (ص ۲۲۰ متن) است . لکن چون مشارالیه جمله‌ی بعدی واقع شده و بتوصیف آمده که : خوش وخنك است ، همین می‌باید چشمه ترجمه می‌شد . و یکی از نسخه بدلها هم موید این مطلب است . وترجمه‌ی «الناس یزعمون» به : مردم ادعا می‌کنند (که چشمهٔ ... از چشمه های بهشت است) مناسب همین معنا خواهد بود . چنانکه امروزه نیز با همان توصیفات : «... [چشمه‌یی] ... که آبش در وقتی معلوم از اوقات سال ، از شکاف خرسنگی بیرون می‌آید ، که آبی خوش ونیکو وبسیار خنك و سبك است [و تقریبا با همین اعتقاد که] اگر مرد را درهر شبانروز ، کم و بیش صد پیمانه ازآن بنوشانند ، سیرآب نگردد و بسیار نوشیدنش زیانی بدو نرساند ، بلکه او را سودمند باشد .» (ص ۲۲۰ متن) ، چشمه‌یی است درشیب غربی قله (= کلاغ لان) موسوم به «بهشت آب» . وهیچ «چشمه آب گرم ... » درآنجا نیست ، بلکه چنانکه در (ص ۲۲۲ و ۲۲۳) متن وجز اینجا ، آمده است ، آن چشمه های آب گرم در دیه‌های دامنه‌ی الوند واقع بوده است .

س ۱٦

«و دلیل برتری آب ، اینستکه هرآشامیدنی اگر چه رقیق و صاف و گوارا و شیرین باشد ، جای آب را نمی‌گیرد ...»

بنظر من ، چون «برتری» آب ، که اخص از کل نیست و موصوف ثانی هم تا اینجا ذکر نگردیده ، تا وجه فضیلت را «برتری» قرار دهیم ، هیچ نیازمند به «دلیل» نمی‌باشد ، چنانکه در متن هم نیامده و متن چنین است : «ومن فضیلته ان ...» یعنی : و از فضیلت آن اینکه ... (الخ) ، و یا : فضیلت آن اینستکه .... (الخ) . بخصوص که ضمیر راجع « ه » مقرون به «واو» عطف ، و مرجع ضمیر همان «آب» که جملات خبری قبلی همه در توصیف آن بوده است .

س ۳۳

«واگر آب نبود گلستان را برخشکستان برتری نمی‌بود ...»

مترجم ، «خشکستان» را ترجمه‌ی «جنان» قرار داده ! که جمع جنة و مشهور اینکه معنای آن باغ و بهشت است (۱) . ودر قاموسها به معنای «خشکستان» نیامده و مصنف می‌خواهد بگوید : برتری بوستان = گلستان (و یا بهمین معنای امروزه : «کردو» های میوه و میوه‌زار و ...) بــر «جنان = درختستان / بیشه» همانا در فراوانی آب در بوستانها و آبیاری موفورآنهاست . زیرا درختستان ونخلستان ، معنا ومادتاً (لااقل بزعم مصنف) از بوستانها کم سودمندتر است . و چون معادل «درختستان» ایضا در فارسی «بیشه» است و نیز با توجه به فعل مجهول منفی «ماعرف» (جواب «لو») که مترجم محترم ترجمه نکرده ، معنای عبارت چنین می‌شود : «وچنانچه آب نبود ، برتری بوستان بربیشه [= درختستان] دانسته نمی‌شد ... » .

س ۳٦ ــ ۳۷

این بیت قطامی :

«امانی من سعدی عــدات کــانها سقتك بها سعدی علی ظما بردا»

(ص ۲۲۱ متن) ترجمه نشده است .

ستون «۲»

س ۴

دنباله‌ی این سطر «خداوند بزرگ در باره‌ی ...» یك آیه از قرآن و پس ازآن جمله‌یی ترجمه نشده است ، که چنین است : «درآنروز ازامر نعمت بازخواست می‌شوید» (سوره‌ی ۱۰۲ ــ آیه‌ی ۸ ، ازترجمه‌ی پاینده) ، که از آب خنك فرموده است .» (ص ۲۲۱ متن) .

س ٦

«و می‌گویند : هیچ چیز نیست مگرآنکه درآن ،آب هست، یا ...»

---

(۱) ــ جهان نامه ــ مولف بسال ٦۰٥ هـ ، از محمدبن نجیب بکران ــ بکوشش دکتر محمد امین ریاحی ، ص ٥٦ ــ ٥٧ .

تنها در مورد اطلاق «کوهستان» به این ناحیت ، معادل جبال عربی ، بغیر از ماخذ مذکور ، رجوع شود به :

I ــ حدود العالم ــ چاپ دانشگاه ــ ص ۳۹ .

II ــ تاریخ سیستان ، ص ۲۳٤ (متن و حاشیه) .

III ــ ویس و رامین ، مصحح دکتر محجوب ، فهرست نام جایها (ماده‌ی «کوهستان») و بویژه ، مینورسکی : داستان عاشقانه‌ی پارتی ، ضمیمه‌ی همین منظومه .

IV ــ مجمل‌التواریخ والقصص ــ ذیل همان ماده در فهرست نام جایها ، بویژه : ص ۳٥۸، ۳٦۳ ، ۳٤۱ ، ۳۹٤ .

V ــ سلجوقنامه ظهیری ــ مکرر و ص ۱۹ .

VI ــ راحة‌الصدور ــ مکرر و بویژه ص ۱٤۲ .

VII ــ آثارالبلاد ــ قزوینی ــ چاپ بیروت ، ص ۳٤۱ .

VIII ــ سرزمینهای خلافت شرقی ــ ص ۲۰۱ .

وجزاینها .

(۱) ــ یکی از نکاتی که‌برخی مترجمان فارسی زبان‌رعایت نمی‌کنند و یا به مسامحه می‌گذرانند ، همین ترجمه‌ی مترادفات زبان مورد ترجمه به مترادفات زبان فارسی است ، که واقعا برخی از آن مترادفات ، معادلهایی هم مترادف در فارسی دارد ، مثلا : ریاض ، روض وروضه ، جنة و حدیقه وبستان (معرب بوستان) و فردوس وجز اینها ، هریك می‌تواند ــ فرضا ــ معادل : گلستان ، گلزار ، باغ ، باغچه ، بوستان و گلگشت و بهشت و جزاینها قرار گیرد ، که موارد کاربرد آنها البته از قرینه وسیاق عبارت متن معلوم خواهد شد . لکن چنانکه عرض شد ، برخی درترجمه‌ی همه‌ی واژه های مذکور ، کلمه‌ی «باغ» را قرار می‌دهند و خلاص !

دراینجا مضارع التزامی بودن(= باشد) بجای «هست» آیا مناسب قید استثنای «مگر» ـ که درمقام «یقین» بکار رفته ، نیست ؟

س ۳۵

«شیرینی آب سرد ....» ، گویا اشتباه چاپی است و صحیح : «شربتی [از] آب سرد .....» .

***

صفحه ۵۵

ستون «۱»

س ۹ ــ ۱۰

«که با جامه‌یی (ظرفی) نظیف گرفته شود ....» .

صحیح اینست : «که در پارچه‌یی پاکیزه گرفته شود ....» که مقصود بتوسط و در میان «ثوب = پارچه» است نه جامه .

س ۳۲

«بیا که شورش سرمای این روزها آرام شده و روزهای شیرین [؟!] سپری گردیده است» .

این ترجمه‌ی بیت دوم قصیده‌ی ابوصالح حذاء (ص ۲۲۳ متن) است که «شیرین» دراینجا منافی با معناست وگویا اشتباه چاپی است ودرست آن «تشرین» است و چنین ترجمه می‌شود : «... وروز های آبان ماد ، بگذشته است» . *

زیرا «تشرین» که نام دوماه سریانی است : تشرین اول = اکتوبر ، وتشرین دوم = نوامبر ، با اندك اختلافی ، برابر ماههای مهر و آبان است . و مقصود از آن ، اواخر آبانماه است کموافق با برج «قوس» عربی است و اکنون هم درمیان عوام همدان ، «ماه قوس» کنایه از آغاز روزهای سخت سرد است .

س ۴۱ ــ ۴۴

«اینهاست و هم دختر رز ، که عده‌اش دراین مدت که میان سنگ و گل بسر برده ، تکمیل شده است .

دوشیزه ایست که از نهانخانه خود درآمده است و باید او را از حجاه دهقانان ، به کابین آورد .» .

ترجمه‌ی این دو بیت ــ که اولی موقوف المعنی است ــ درستتر چنین است :

«این [چنین] است و دختر رز هم ، عدتش را
درمیان قیر و گل بسرآورده ،
چون دوشیزه‌یی بکر ، باخته رنگ
از پردگی پرده‌ی دهقان بدرآمد .»

روشن است کـه مقصـود از قیـر و گـل ، خـم و خـابیه (= پـردگی در بـیت دوم ، رش : بـرهـان) است کـه آب انگـور درمیان آن ، قاعدگی خود ــ مدت لازم برای شراب شدن ــ را بسرآورده («عدت» چه مرفوع باشد و چه منصوب ، چندان تفاوتی در معنا نخواهد داشت) و از «خدر دهاقین» بدرآمده ، پدیدار گشت . «تحطب» از باب سمع : رنگ عوض شده و «خدر» هم بزعم مترجم ، حجله گاه نیست ، بلکه بنابرمشهور همان پستو وصندوقخانه است یا بنابه فرهنگها : «پرده‌ای برای دختران در گوشه‌ی خانه . وهرآنچه بدیدن نیاید از خانه و جز آن ...» (اقرب الموارد ــ نفیسی) .

بیت پس از آن هم (س ۴۵ ــ ۴۶) اگرمترجم به یکی ازمعنیهای «تاجر» که همانا «می‌فروش» است توجه می‌داشت ، با آنچه درباره‌ی شراب در بیتهای پیشین آمده ، ترجمه‌ی مناسبتری می‌کرد وبنظرمن چنین می‌باشد :

«گروهی [دهقان] در دکانها دیده می‌شوند ، که چون وانگـری همان بازرگانان خوشی [و شراب] اند .» .

ودرآن بیت ترجمه شده به «از همه سوی ....» (س ۴۹ ــ ۵۰) آیا بهترنبود بجای «جلودار» (= جلو ، واژه‌ی ترکی + دار ؟) واژه‌ی «پیشاهنگ» آورده میشد . که هم در مورد پرواز پرندگان بکار رفته ، مثلا ــ چنانکه مشهور است ــ گویند : «کبوتر پیشاهنگ» ، وهم زیباتر وادبی‌تر ــ چنانکه بیان مترجم راست ــ از «جلودار» است .

* دراصل مقاله «تشرین» آمده بود واین اشتباه ازچاپخانه است ــ نگین

س ۵۱ ــ ۵۲

«با آنکه فشار سرما ، آنها را به زبان گرفتگی دچار کرده بود ، اکنون با لحنی موزون ودرست ترانه می‌خوانند » .

این ترجمه‌ی بیتی است که دراصل موقوف المعنی ، وتفسیر «ان» ناصب ، همان بیت دوم است (ص ۲۲٤ متن) که مترجم ترجمه نکرده ، بلکه چیزی از معنای آن درعبارات مزبور وارد کرده است . اینك ترجمه‌ی آن دو بیت :

«پس از این ، آن [مرغ] هایی را که به آهنگی ناخوش
بنوا درمی‌آمدند ، خاموش وگنگ یابیم ،
نر قمریان در فضا نغمه سردهند ــ
وقمری مادگان به بازگوگری ، مقابله کنند .» .

ستون «۲»

س ۵ ــ ٦

«و چکاد فرازمندش [یعنی الوند] ، با زیباترین ، نقش و نگارهای خود آراسته گشته است .» .

«چکاد» بنابرمشهور و نیز فرهنگها : سرکوه و قله کوه است و بدیهی است که از قله ها و نوك کوهها سبزه نمی‌روید و یا لااقل به «نگاره های» گیاهین آراسته نمی‌شود . مترجم ، چکاد را معادل «غره» : اول هر چیز و پیشانی وسپیدی پیشانی و.... ، قرارداده است و «فرازمند» را ترجمه‌ی «اقبال» که بنا برمشهور : پیش آمدن وروی آوردن بهرچیز ــ نقیض ادبار ــ که اینها مخل معنا گشته و لذا ترجمه‌ی صحیح این بیت ، چنین است :

«پیشاپیش وی [= الوند] با پرند نگارینش
بنیکوترین آذین آراسته گشت .»

همچنین ترجمه‌ی این بیت (س ۷ ــ ۸) :

« و حسرت منـه رؤوس الـربی ‌‌ ‌‌ ‌‌ عـن ناضـر اخضـر مشحون »

(ص ۲۲٤ متن) به :

«و از بلند اروند ، فراز تپه ها ، خرم وسرسبزوپیراسته ، نمودار گشته ، است ودرچشم دید قرارگرفته است» ، بکلی غلط است . وباتوجه به بیت پیشین که ترجمه‌ی درستش گذشت ، این بیت چنین باید ترجمه می‌شد :

« [چندانکه] ، نوك ستیغهای فرازگاهی
از خرمی سرسبزی انبوه ، دریغشان آمد» .

و همین بیت مؤید آنست که «چکاد فرازمند» در بیت پیشین ، ترجمه‌ی نادرستی است ، زیرا میخواهد بگوید که : وقتی دامنه های الوند به سبزه ها و گیاهان گوناگون منقش ومزین شد ، نوك قله ها ازاینکه چونان دامنه ها مزین وآراسته نشدند ، سخت دریغشان آمد و حسرت بردند و خلاصه غصه خوردند !

س ۱۱ ــ ۱۲

«و بچه گاوهای وحشی را گله‌ایست که چون از مسیر خود روی می‌آرند ، گویی سیه چشمان طنازند .» .

که ترجمه‌ی :

« وللمها سرب اذا اقبلـت ‌‌ ‌‌ ‌‌ من فجه کالخـردالعین »

است (ص ۲۲٤ متن) .

از مترجم می‌پرسم : ضمیر متصل مجرور مفرد مذکر در « فجه » (که «خود» ترجمه شده) به«الوند» برمی‌گردد یابه «سرب» که فعل وصفیه‌ی آن مؤنث است ؟ ونیز تصور می‌کنم ترجمه‌ی « مها » به « بزگله » که‌اکنون این اصطلاح در همدان رایج است وهم دربرخی از تختهای الوند ، این بزان کوهی دیده می‌شوند ، مناسبتر می‌نماید . همچنین یادآورم این بیت با توجه به یکی از ضبطها و معانی «سرب» (= آبشخور وکاریز) و«خردالعین» (کنایه از اشك چشم = گوهرتر) گویا طور دیگر هم معنی شود .

س ۱۵ ــ ۱٦ :

«و آب از دل صخره‌ها جاری است وبرروی گلهای کوهی وریاحین می‌گذرد» ... ، ترجمه‌ی صحیح آن چنین است :

«از دل تخته سنگهای تابان ، آب روانست
خوشتر آنکه [بوی] نسرین درآن دمیده است .»

س ۲۷ — ۲۹

«الفاظی است بکر ، اما الفاظ بکری که هدیه می‌شوند چنان چون ستارگان سپید سعد ودرخشان نخواهند بود (که این چکامه چون ستارگان سعد سپید است) » .

نخست معلوم نشد اینهمه شرح و تمسیل : «ستارگان سپید و سعد درخشان» از کجا آمده است ؟ اول اصل بیت را بخوانید :

«ابکار الفاظ و ما بکرما یهدی من الالفاظ کالعون »

و با آنچه مترجم نقل کرده — که تناقض‌گویی است — مقایسه کنید، خواهید دید که ایشان گویا معنی «عون» (= زن یا زنان میانسال) را ندانسته و بیجا بحاشیه رفته‌اند .

ترجمه‌ی صحیح بیت اینست :

«سخنانی بکر هست ، واز این سخنان اما ،

آنچه هدیه می‌شود ، نه چندان بکر ، چون میان سالانست » .

متذکرم که آنچه ایشان «ستارگان سپید سعد درخشان» پنداشته‌اند ، در معانی «عانة» (اقرب‌الموارد — نفیسی) آمده است ، نه در ماده‌ی «عون». وتازه «عون» جمع «عانة» به معنای «ستارگان ....» نیست . امید است که ایشان پس ازاین ، به خط فاصل بین‌المعانی (ازجمله) در اقرب‌الموارد [گویا ؟] عنایت بیشتری بفرمایند !

س ۳۰—۳۱ :

«این چکامه در هشتاد بیت تمام شد ، وتاریخ سرودنش ، در سال (هفتصد و هفتاد و یك) بود .» [؟!]

فاعوذ بالله ، اگر ندانم مترجم کلمه‌ی «هفتصد» را از کجا آورده است ! نخست اصل بیت را به بینید :

« تمت ثمانین و تاریخها فی‌سنة‌الاخـری و سبعن »

(س ۲۲۵ متن) .

ممکن است برخی تصور کنند که مترجم محترم درضمن ترجمه‌شان ، کمال تحقیق و استقصاء راهم بخرج داده و از روی قراین وشواهد و یـا مآخذ و مصادر ، کلمه‌ی «هفتصد» را بر سال هفتاد و یك هجری قمری — که گویا بنظرشان درست نمی‌نماید — افزوده‌اند و یقین برای یافتن این رقم چه زحمت‌ها که نکشیده‌اند ! (دستشان درد نکند) . و حال آنکه هرکس همین‌کتاب «مختصرالبلدان» را داشته ویا دیده باشد ویا شرح حال ابن‌الفقیه مؤلف آن را در کتابهای مظان ترجمه‌ی او بنگرد ، نخستین چیزی که خواهد دانست ، اینستکه : کتاب مذکور — که این اشعار از قول ابوصالح حذاء در آن نقل شده — در حدود سال ۲۹۰ ه ق (دویست و نود هجری قمری) تألیف شده است (۱) . با اینحال چگونه ممکن است که تاریخ سرودن آن اشعار «هفتصد و هفتاد ویك» بوده باشد ؟!

ناگفته نماند ، این «مختصرالبلدان» (چاپ دخویه — ۱۳۰۲ لیدن) چنانکه از نام آن پیداست ، احتمال می‌رود بوسیله‌ی «علی‌بن حسن شیرازی» در حدود سال (۴۱۳) از روی «البلدان» جامع وکبیر — تألیف خود ابن‌الفقیه — خلاصه شده باشد ، که نسخه‌ی منحصر بفرد خطی آن (البلدان) در کتابخانه‌ی آستان قدس — به انضمام سفرنامه‌های ابودلف وابن فضلان (که اخیرا ترجمه و چاپ شده‌اند) — و عکسی ازآن نسخه درکتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه هست .

---

(۱) — رجوع شود به :

۱ — «الفهرست» ابن‌الندیم — چاپ مصر ، ص۲۲۵ و ترجمه‌ی فارسی : ص ۲۵۳ .

۲ — تاریخ قم (مؤلف بسال ۳۷۸) ، ص ۲۳ ، ۵۶ — ۵۸ ، ۶۸ ، ۸۸—۸۹ و جزاینها .

۳ — معجم‌الادبا — یاقوت — (چاپ مصر) : ج٤ ، ص ۱۹۹ — ۲۰۰ .

٤ — دایرة‌المعارف اسلامی — ترجمه‌ی خلیلی — جلد اول ، جزء اول — ص ۳۸۶ .

٥ — مجله‌ی «ایرانشهر» (سال ٤ : ص ٤٥—٤٨ و١٦٤—١٦٨ و ٢٣٥—٢٤٠) مقاله‌ی «ذکی ولیدی افندی» .

٦ — لغتنامه (حرف آ ، ص ۱۳۸۱) .

س ۳۷ — ۳۸

«مرا اروندونسیم خوشش بیاد آمد ، آنگاه به دلی که برجدایی شکیباست ، گفتم » .

این ترجمه‌ی بیت اول از قصه‌ی (س ۲۲۵ متن) است ، که مترجم محترم ، «سلیم» را شکیبا ترجمه کرده ، لابد میان سالم بودن وشکیبا بودن ، وجه مشابهتی یافته ؟!

باید عرض کنم «سلیم» از اضداد است و بیشتر به معنای «مارگزیده وزخم خورده‌ی نزدیك بهلاکت ...» (اقرب‌الموارد — نفیسی) در اشعار عربی آمده است . ودرفارسی معادلش : چاك شده ، زخم خورده ، مجروح = خسته ، تواند بود . بخصوص که در بیان ووصف «دل» و بدون شك معنای آن بیت چنین است :

«الوند ونسیم خوش آنرا یاد کردم ،

و دل مجروح از فراق را گفتم : » .

س ٤٧ — ٤٨

«خاکی بوی خوشش مانندسودهٔ مشك است ، ومردمی که‌چونان دریا، کف خود را بیرون ریخته‌اند [؟!] » .

دراین ترجمه هم ، مترجم «جیزة» را به «مردمی» برگردانیده است (؟!) و معلوم نیست که مردم کدام کفهای خود را (کف دهان یا کف دست و یا احیانا کف پا ؟!) بیرون ریخته‌اند و چگونه ؟ بهرحال ترجمه‌ی صحیح بیت با توجه به معنای بیت بعدی — اینرا از لحاظ تأکید می‌گویم — چنین است :

«و خاکی که چون مشك سائیده است — بوی آن ،

و رودباری که چون دریاها ، برآرد کف» .

***

اینها بود برخی ملاحظات مهم در ترجمه‌ی مزبور (س ۲۱۷ — ۲۲۵ متن) واگر بنا باشد که همه‌ی کتاب اینچنین ترجمه و چاپ شود ، تصور میرود ملاحظات درباره‌ی آن ، بهمان اندازه‌ی خود کتاب بشود ! واز قراین هم چنین می‌نماید که گویا این کتاب ترجمه و چاپ خواهد شد : (بدلایلی و بنابسوابق عینی و ذهنی) و این بخش مقدمه و آزمایشی است ظاهرا از برای آن کار . ما که بخیل نیستیم و جدا منتظریم تاازآن بهره یابیم ، لکن در اینجا ازباب تذکر بعرض میرسانم که : «زید»ی همدانی (که سالهاست در تألیف تاریخ و جغرافیای آن ولایت عمر تلف کرده وخواهد کرد تا آنرا به کمال نسبی نزدیك کند و قابل چاپ نماید) بخشهایی از همین کتاب را بفارسی درآورده ، که بنظر تنی چند ازفضلا : دکتر جعفرشعار ، دکتر باستانی پاریزی ، دکتر ستوده وجز ایشان هم رسیده است . والسلام .

پرویز اذکایی